

صحيفة الحسين عليه السلام

[115] وگفت: آتش بیاورید تا آنها وهر که در آنهاست را بسوزانم، امام فرمود: أي

پسر ذی الجوشن تو آتش می خواهی که خاندانم را در آن بسوزانی. خداوند تو را در آتش بسوزاند. (56) دعای آن حضرت بر مردی از قبیله کنده روایت شده: هنگامی که تیر خولی بن یزید به آن حضرت اصابت کرد، ایشان بر زمین افتاد، آنگاه به زمین نشست، تیر را با دو دستش از بدنش در آورده و سر و رویش را با خون رنگین می ساخت و می فرمود: اینگونه خدا و پیامبرش را ملاقات می کنم، آنگاه بیهوش بر زمین افتاد، هنگامی که به هوش آمد خواست بر خیزد، اما نتوانست، مردی ملعون از قبیله کنده بر سر آن حضرت زد که عمامه ایشان بر زمین افتاد، امام او را نفرین کرد و فرمود: با دست راست نه بخوری و نه بنوشی، و خداوند تو را با ستمکاران محشور کند.
